

انسان کهنه افغانستانی؛ انسان متعلق به جامعه یک عقل

انسان نو افغانستانی انسان اوهُوی ی ی ی زده! نیست. به آواز زاغچه ها دل نمی بندد. اگر در آبادی اوازه افتد و اگر فریادی بلند شود: "اوهُوی ی ی! فلان حادثه ای رخ داده است"، یا حق این است و یا واقعیت آن است، هیچگاه مانند رمه قوش نمی شود. پس یکی از مشخصات انسان نو افغانستانی این است که به اوهُوی ی ی ی ها واقعی نمی نهد. به همین سادگی به یک اوهُوی ی ی قناعت نمی کند و به همین راحتی یک کلاغ را چهل کلاغ درست نمی کند. و فوراً در ارتفاعات بالا می شود تا ببیند آیا واقعا گِردِگ به گله زده است؟ روی این جهت است که انسان نو افغانستانی هیچگاه در غبار یا در مه یا در تاریکی دود راه نمی افتد. در منطق انسان نو افغانستانی هیچگاه یک عقل کل وجود ندارد. بلکه به تعداد انسانهای نو جامعه عقلهای کل هستند که با هم تفاهم می کنند. به عبارت دیگر انسان نو افغانستانی "گوساله گرد کوچ" یا "کور کرکر رمه" نیست. هوی ی ی ها را با خورشید عقل آفتاب شده اش می شوید. زیرا که خورشید در مغز تمام افراد جامعه نو تابیده است. همگی خورشید هستند. همگی آفتاب نوشیده اند. همگی آفتاب شده اند. و یکی از خصوصیات انسان نو افغانستانی این است که به راحتی گرد



بلند نمی کند و در بین گرد و خاک و غبار نیز گم نمی شود. هیچگاه آسمان را به زمین نمی بافد و زمین را به آسمان بالا نمی برد. انسان نو به دهان عقل کل نگاه نمی کند. بلکه عقلهای کل از سرزمین نهاد انسانهای نو برای تبادل و مشارکت و همگرایی و برای کشف جهان بینی و فهم و ادراک بیرون شُده و محرکه آرای تعقل می شوند نه توهم.

ادامه از صفحه ۷

فصل ۵ – بررسی وضعیت حقوقی اتباع افغانستانی در ایران(احوال شخصیه، اموال وتابعیت)

در بخش اول این فصل وضعیت حقوقی مهاجران افغانستانی در ایران (از لحاظ احوال شخصیه، اموال، اولاد وتابعیت) مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده در این فصل پس از ارائه آماری از مهاجران موجود در ایران و بازگشت داده شده به وطن، به جستجوی «دبیات معین» در برخورد با مهاجران افغانی از سوی ایران پرداخته و گفته : «از نقطه نظر تابعیت، کلیه افغانستانی های مقیم ایران عنوان بیگانه را دارا می باشند.... اما از لحاظ دینی و اسلامی بیگانه به کسی گفته می شود که مؤمن و متعهد به دین اسلام نباشد». و چون از لحاظ «تابعیت»، «بیگانه محسوب می شوند» نوع برخورد با آنان از نوع برخورد با «بیگانگان» بوده است. اما از انجای که در عرف بین الملل در باره اتباع یک کشور در کشور دیگر ادبیات و عناوین خاص وجود دارد و متناسب با آن از حقوق و رفتار معین برخوردار می گردند؛ به نظر نویسنده چنین ادبیاتی در برخورد با مهاجران افغانی در ایران وجود ندارد و لذا در صفحه ۷۲ کتاب گفته: «سوالی که همواره ذهن نگارنده را مشغول داشته و در پی جواب می گشته، این بوده است که آیا اتباع افغانستانی مقیم ایران گذشته از عنوان کلی «بیگانه»، چه عنوان خاص زیر را دارامی باشند : پناهنده، مهاجر، آواره، تبعیدی؟...» وافزوده «در طی جریان حضور هموطنان ما در ایران در این دو دهه ادبیات نا مشخص وجود داشته است»؛ گاهی از آنان با عنوان «پناهندگان افغانی» یاد شده، گاهی با عنوان «مهاجران» و در مواردی با عنوان «آوارگان افغانی» ... با اینکه «هریک از این عناوین تعریف مشخص خودش را دارد».

نویسنده پس از تعریف واژه های چون «پناه جو»، «آواره»، «پناهنده»، و«مهاجر» و پس از اشاره به حقوق شناخته شده و متناسب با هریک از این موقعیتها، وپس از نگاه به موقعیت حقوقی نا تعریف شده مهاجران افغانی در ایران، افغانی های مقیم ایران را در سه عنوان پناهنده سیاسی، مهاجران بدون

برخلاف انسان نو افغانستانی، نشانه و قراین انسان کهنه افغانستانی که شاه کلید جامعه افغانستان است، همان اوهُوی ی ی زدگی است. این مدل انسان، یک عقل کل دارد. عقل این مدل انسان، فرمان وهم کلیه افراد کهنه را در اختیار دارد. سایر افراد بی عقلهای کور و کودنی هستند که هیچ اختیار و اختباری ندارند. اگر عقل کل بگوید خود را در آتش بیندازید، انداخته می شوند. اگر گفته شود به جان هم بیافتید همان می شود. اگر گفته شود خون بیاشامید همان انجام می شود.

اگر گفته شود که حق این است، همان واقعیت می یابد. اگر

گفته شود بکشید و اگر گفته شود بزنید و اگر گفته شود چنان و چنین کنید همان می شود. چنین است که انسان کهنه متعلق به دنیای یک عقل است. دنیای یک عقل دنیای است که یک کلکین دارد. دنیای است که یک چشم دارد. دنیای یک چشم و یک عقل همواره در چاه می افتد. چنین است که در جامعه نوسازی شده افغانستانی به تعداد افراد عقل وجود دارد. عقلهای منفرد و عقلهای مجزا و عقلهای آفتاب خورده و عقلهای سیال و روان و عقلهای درخشان و عقلهای روشن و عقلهای همگرا و همفکر و همیار. این عقلها از هیچ منبعی دستور نمی گیرند. زیرا خودش منبع هستند. در جامعه نو، عقلها در عرض هم می درخشند. اما در جامعه کهنه یک چراغ موشی سو سو می زند که با یک شمال اندک خاموش می گردد. وانگهی تیرگی است و تاریکی. همگی در چاه و چفقی زمین گیر می شوند. پس یکی از مشخصات جامعه کهنه این است که یک عقل دارد. یک چشم دارد ویک پا دارد. این جامعه به زودترین زمان ممکن است از هم بپاشد. اما جامعه نو همواره عقلها با همدیگر در مشاوره و همکاری با همدیگر کار ها را سر و سامان می دهند. سرزمین انسانهای نو سرزمین خورشیدهای اند که در درخشش شان نور را در استخدام می گیرند. جامعه خورشید زده جامعه همواره آفتابی است. در سرزمین انسانهای نو افغانستانی هیچ کسی به بازار بهتان و کلی گویی و افترا و دروغ تکدی فروخته نمی شود. اما در جامعه کهنه همیشه یک سر نخ گم است. این سر نخ شبیه

به پازل و یا جورچین و یا معماست. در بازار جامعه کهنه انسانهای ساده و کودن و کهنه و کتر به راحتی معامله می شوند. به سادگی فروخته می شوند. به راحتی دکانها رونق می گیرند. البته به قول هانریش بل، "کاسبی کاسبی است." دکانداری، دکانداری است. در دکانهای کابل یکی سوزن می

افغانستانی نو انسان

فروشد و دیگری نخ و آن یکی پارچه و یکی هم صابون و دیگری جوالدوز. هیچ یکی از ابزارهای دکانداران کابل یکدیگر را خنثی نمی سازند. زیرا که سر نخ در تعامل اینها گم نیست. به نظر من گم بودن سر نخ گمراه بودن نیز تعبیر می شوند.

انسان کهنه جامعه افغانستانی همگی گمراه هستند. یعنی راه گم کرده هستند. لذا به دنبال هر کور و کر و کاسب راه می افتند. زیرا نمی دانند که راه کجاست؟ اما انسان نو افغانستانی همواره به دنبال این هست که خواجه خضر راه را پیدا کند. تا من انسان نو را از افتادن به دنبال هیاهوها و اوهُوی ی ی ها نجات بدهند. برای انسان مدل من مهم این است که چیزی این انسان را از جس بودن به طلا تبدیل می کند. یعنی من نوعی انسان مدل من به دنبال کیمیاجری هست که جسی وی را به طلا مبدل سازد. انسان مدل من انسان گوساله گرد کوچ نیست. با یک صدا دستها بلند نمی شوند. با یک دهن نه به بهشت می رود و نه به جهنم. بلکه در جامعه مدل من صداهای بسیار در تعامل همدیگر دستها را بلند می کنند. در جامعه مدل من خواجه خضر غیر از آن خواجه های است که در جا جای افغانستان بنجاره می فروشند. انسان نو افغانستانی کمی به این می اندیشد که از گوساله گی و کور کرکر رمه گی نجات یابد. و به این فکر می کند که یک اوهُوی ی ی که در آبادی ببیچد و یک نفر بخواهد خود را در قالب مخترع اول یک کالا هویت بدهد، وی را لایعقل نسازد. این اوهُوی ی ی ممکن است از سوی چوپان دروغگو بلند شود.

تعریف انسان اوهُوی ی ی زده

هرگاه در آبادی گرگ بزند، یک نفر با صدای نفر فریاد می زند: اوهُوی ی ی ی! گرگ آمده است. بعد دیده می شود که

شمرده؛ از مشکلات فرا روی فرزندان متولد ایران، از نظر تحصیل اشتغال وآینده، سخن گفته است، اوضاع واحوال کیفری، مساله تابعیت، حق حضانت، قیمومیت، انتقال ملیت و دیگر مسایل احوال شخصیه را مورد بحث و بررسی قرار داده است، مساله ملکیت و بهره مندی از اموال غیر منقول، انتقال پول و دیگر اموالی که حاصل دست رنج سالها کار و زحمت شان می باشد را مطرح کرده است و از انتظارات و مشکلات سیاسی، حقوقی و سایر مکلفیتهای این دست کسان یاد کرده و تلویحاً گفته : این در حالی است که ظاهراً گویا دولتین افغانستان و ایران مشکلات این مهاجران را نمی بینند وشاید عمداً آنان ومعضلاتشان را به دست اهمال و اجمال سپرده اند!

فصل ۶– تحلیل حقوقی مطبوعات مهاجران افغانستانی در ایران

در این فصل کوشش نویسنده برآن است که از مطبوعات – به عنوان رکن چهارم در یک جامعه – به طور عام و از مطبوعات مهاجران در ایران به طور خاص، تحلیل حقوقی ارائه دهد و به عنوان اولین سوال مطرح کرده است که؛ آیا مطبوعات مهاجران ما در کشورهای پناه گرفته، دارای یک شخصیت حقوقی و قانونی هست یاخیر؟

در پاسخ به این سوال، نویسنده پس از تعریفی که برای شخصیت حقیقی وحقوقی ارائه نموده و پس از اشاره به انواع شخصیت حقوقی، در صفحه ۱۰۸ گفته «مطبوعات مهاجران افغانستان شامل شخص حقوقی حقوق خصوصی ... می شوند که دارای مقاصد اخلاقی، معنوی وغیر مادی هستند» و این مطبوعات را از سوی چهاردسته کسان (۱- احزاب سیاسی ۲- نمایندگی های دیپلماتیک دولت آقای ربانی ۳- مؤسسات فرهنگی ۴- اشخاص حقیقی) معرفی کرده و گفته «به طور عموم منشأ تبارز نشریات مهاجران ما یا شخص حقیقی بوده است ویا شخص حقوقی» و گفته «هرکدام از منشأ های فوق بار حقوقی خاص خودش را دارد ...» .

پس از تعریف مطبوعات و اشاره به انواع آن، در صفحه ۱۱۰ گفته : « مشاهده می کنیم که مطبوعات مهاجرین ... کاملاً برابر با تعریف است « پس از شمول تعریف گفته « اکنون

صبح‌داکنی

۴

✓**علی پیام**

کوچک و بزرگ عاقل و دیوانه صغیر و کبیر در آبادی جمع می شوند. جامعه اوهُوی ی ی زده بدترین و بی عقل ترین جامعه ای است. اوهُوی ی زدگی مانند مار زدگی است. اوهُوی ی ی زدگی همان گوساله گرد کوچ است و کور کرکر رمه.

از خودش نه رأی دارد و نه شک و نه یقین دارد و نه برائت و نه خاصیت. انسان کهنه اوهُوی ی ی زده فوراً دنبال رمه می افتد. لاخ به لاخ و شاخ به شاخ کوههای سرخ لاش و تاجیکو و چوگانی و شاتیغ را سنگ به سنگ می گردد. این انسان، عقل دمدمی مزاج دارد. زیرا عقلش پند داده است. و عقل دهن بین است. پس یکی از مشخصات انسان نو افغانستانی این است که از صفت اوهُوی ی ی زدگی، صفت دهن بینی، صفت دمدمی مزاجی و صفت "عقل پند دادگی" بیرون است. عقل ممیزه و عقل آفتاب خورده ای دارد که نه به اوهُوی ی ی بها می دهد و نه گرد کوچ می گردد و نه به کرکر رمه. همچنین انسان نو افغانستانی از هرچه که منطق گیرو و پیتیوی است بیزار است و از هر منطقی که کوچه بازاری است عاری.

این انسان تک رو و سرزوری است که بر خلاف عقل جاری جامعه کهنه حرکت می کند. تا دنیای نو و جامعه نو خلق کند. این مدل انسان، خود جامعه اش را طرد می کند و خود خودش را می پوشد. بنیاد اوهامها و ذهنیتهای که خود را به عنوان عقل کل جامعه معرفی کرده است می شکند و بنیاد عقل نو بنیاد افغانستانیگی پی ریزی می کند. پس یکی از خصوصیات انسان نو افغانستانی عقل شکنی و یا براندازی بینادهای عقل کل و عقل خیر بخر و شر بفروش جامعه است. در این شالوده سازبها، اوهُوی ی ی زدگی را به قلمروهای آفتاب هدایت می کند و عقلهای پند دادگی را درهم می ریزد و عقل عقل شکن نو را به اهتزاز در می آورد و دنیای عوامگی و عوام زدگی را طرد می کند. در این گیر و دار عقل بنیاد کنی و عقل براندازی تمام عقلهای دهن بینی و عقلهای پند داده و عقلهای اوهُوی ی ی زده از سرزمین عقل انسان نو افغانستانی می کوچند و انسان کهنه افغانستانی را عاقل می سازد. در آبادی انسان نو افغانستانی هیچگاه گرگ به گله نمی زند. چون انسان نو افغانستانی همگی گرگهای هشیاری هستند. گرگ گرگ را نمی درد.

این بحث ادامه دارد

اکنون بنگریم که شخصیت حقوقی مطبوعات مهاجرت اصولاً شکل گرفته است تا طرف حق و تکلیف قرار گیرد یا خیر؟» و «این حق وتکلیف را چه منبع قانونی تعیین می کند ؟» .

برای پاسخ به این پرسش ها، نویسنده ابتدا به سراغ « قانون مطبوعات افغانستان» رفته و اظهار داشته که مطبوعات مهاجران نمی تواند از ناحیه استناد به منابع قانون مطبوعات افغانستان، شخصیت حقوقی یافته باشد زیرا این موضوع به «تابعیت سیاسی» [که در چارچوب دولت – ملت– کشور تعریف می گردد] مربوط می شود و می دانیم که تابعیت سیاسی برای مهاجران پناه گرفته در کشورهای دیگر، در سالهای مهاجرت منتفی بوده است.

« قانون مطبوعات ایران» دومین منبعی است که نویسنده برای پاسخ به مساله، سراغ آن رفته و گفته برای تأمین شخصیت حقوقی مطبوعات مهاجران، به صریح مواد قانون مطبوعات کشور پناهنده پذیری(مانند ایران) نیز نمی توان استناد جست؛ زیرا قانون مطبوعات آن کشور، «تابعیت ایران» را شرط اساسی کار قلمداد کرده است.

نویسنده در فرایند تحقیق و استنادات خود، برای تأمین قانونی شخصیت حقوقی مطبوعات مهاجران در خصوص کشور ایران به دو مورد از قوانین ایران و نیز به قوانین ومقررات بین المللی استناد جسته است :

در قوانین ایران یکی از ناحیه « تبصره ماده ۸ قانون مطبوعات ایران (مصوب ۱۳۴۴ش) است» که در مورد سازمانهای آزادی فصل بیان داشته: «مطبوعاتی که از سوی سازمانهای آزادی فصل اسلامی کشورهای دیگر منتشر می شود، می تواند با سرمایه و مسئولیت اشخاص غیر ایرانی در چارچوب قوانین مربوط به خارجیان مقیم ایران وموافقت وزارتین ارشاد وامور خارجه منتشر شود».

و دیگری از ناحیه ماده ۵۹۱ قانون تجارت ایران است که بر اساس آن «اشخاص حقوقی تابعیت مملکتی را دارند که اقامتگاه آنها در آن مملکت است و برابر ماده ۵۹۰ قانون تجارت ایران اقامتگاه شخص حقوقی محلی است که اداره شخص حقوقی در آنجاست». **ادامه در چاپ بعدی**